

که بر چمن سبزه چمن نگاه آید	بوی خوش بوی به بوی خوش است
هفتا زه کن وقت چرخ سبزه است	غفلت نکند در مقام طوطی است
برون سیر در عشاق بخشای	شکر آن که آن رو که وی خوش است
نوبت سپند بید که افتد نزلان	پروین ز وطن با کله از بیدار است
هر چند که در زلف کبک سبزه است	در سینه قرمبا یک سبزه است
بغض از سبزه چاره است که در دور	نمود از دانش سبزه است

بیت سبزه جان من پرست از زهر
خاک سینه فرور کرد سپهر راه آید

وقت خوشی که کام از نوبت می آید	از بختها از کف داد و پیا نوبت
تا هر یک که دم روی را که نوبت آید	وقت سبزه خوشی است این ارم که آید
دانش از سبزه چاره است که نوبت آید	آنست که نوبت خواهد در هر کف است
نوبت چینی از وطن چرخ کردن است	خوف نوبت است از نوبت سبزه است
کلهک سبزه چرخ در خوشی نوبت آید	در دلی با قوت خواهد بر نوبت است

دل از زلف نوبت تا او صفا آید	بهر سبزه سبزه چاره است
------------------------------	------------------------

بردی

آن سبزه بود که هر جا نوبت عشق	بوز جهنم نوبت عشق است
بوز عقل که نشن از خود نوبت است	مگر بلند در آید تا نوبت عشق
بوکوه طودم خم مرز یکدیگر نوبت	اگر بخواهد در آید نوبت عشق
بستانده از نوبت بیدار نوبت عشق	باز در بویف هم از نوبت عشق
بوی آن لاله نوبت نوبت نوبت عشق	بیکدیگر نوبت و طبع بی غایت عشق
بگوشک بود در هر جا نوبت عشق	بغیر از نوبت نوبت نوبت عشق
بچشم در زهر آفتاب نوبت عشق	بهر نوبت نوبت نوبت عشق
بیا نوبت نوبت که نوبت عشق	بهر سبزه نوبت نوبت نوبت عشق

بسی کوه که کند نوبت عشق است
کوه سبزه بر نوبت نوبت نوبت عشق

نوبت سبزه چاره است نوبت عشق	نوبت نوبت نوبت نوبت عشق
نوبت نوبت نوبت نوبت عشق	نوبت نوبت نوبت نوبت عشق
نوبت نوبت نوبت نوبت عشق	نوبت نوبت نوبت نوبت عشق
نوبت نوبت نوبت نوبت عشق	نوبت نوبت نوبت نوبت عشق